بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 23/8/1394

چکیده عرایض ما از آغاز بحث میراث در متعه این شد که سه قول در مساله هست ،یکی نفی میراث مطلقا ، که قول ابو الصلاح حلبی و ابن عقیل هست ، دوم اینکه ذاتاً ارث هست ولی اگر شرط نفی الارث کنند نفی نافذ است و ارث نفی میشود،که قول سید مرتضی هست، سوم اینکه ذاتاً نیست ولی اگر شرط میراث بکنن هست، که قول شیخ طوسی و بیشتر بعدی هاست،خوب روایاتی که در مساله بود یک سری روایات را خواندیم ، روایات را میشه به دو دستهء کلی تقسیم کرد ، یک قسم روایاتی که در آن اسمی از شرط برده نشده است ، قسم دوم روایاتی که شرط در آنها اسم برده شده است ،حالا مفاد این روایات همه مختلف است ولی در این دو قسم کلی مشترکند ، روایاتی که در آن شرط برده نشده است این چند طایفه است ، طایفه اول آنهایی که ارث در متعه را نفی کرده است ، هیچ شاهدی هم در آن نیست که ناظر باشد به صورت اشتراط ارث ، عدم اشتراط ارث ،هیچ صورتی وچیز خاصی که مفادش را تقیید بکند ندارد،مثل روایت سکونی که معتبر است نکاحٌ بلا میراث تعبیر کرده بود که ظاهراً ناظر به نکاح متعه است ، روایت حسین بن زید عن ابی عبدالله علیه السلام که نکاحٌ بلا میراث بود که سه تا طریق داشت که دوتاش را گفتیم تصحیح میشود کرد ، روایت سومی که این مضمون را دارد روایت مفضّل بن عمر هست که در سندش میاح مدائنی قرار داشت که به صباّح تصحیف شده بود، خوب میّاح مدائنی اگر نگیم ضعیف است لا اقلّ توثیق نشده است ،توثیقش ثابت نشده است ، یک سری روایتهای غیر معتبر به این مضمون هم هست که من حالا آن روایتهاش را نخواندم وهست این مضمون که میراث در آن نیست، یکسری روایاتی هست که نفی ارث در متعه کرده ولی ظهور ندارد در این که روایت صورت اشتراط ارث را هم میگیرد ، مثل مثلاً روایت مرسله **ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام ،لابأس بالرجل یتمتع بالمرأة علی حکمه ولکن لابدّ من أن یؤتیها شیئاً لأنه إن حدث حدثٌ لم یکن لها میراثٌ** ،میگه شخصی به اصطلاح واگذار کرده مساله مهریه را به مرد و گفته تو مهریه را تعیین کن ، حضرت میفرماید اشکالی ندارد این مطلب ولیکن گویا مراد این است که این باید یک چیز قابل توجهی برای او تعیین کند وبه او بدهد ، چون اگر حدثی حادث بشود لم یکن لها میراثٌ ، اینجایی که زن حتی اصل مهریه را به مرد واگذار میکنه که تو هر چی میخواهی تعیین کن که بگیم صورتی که ارث را هم شرط کرده که ارث ببرم ولی این خیلی ظهور ندارد که صورت شرط میراث را شامل بشود ، یعنی بطور متعارف این خیلی غیر متعارف است که اصل مهریه را به شوهر واگذار کند ولی ارث بردن را دیگه شرط کند،این است که ظاهرش صورت عدم اشتراط ارث بردن است ، این یک صورت ، یک صورت دیگه اینکه اطلاق ندارد به صورت اشتراط ارث صحیحه محمد بن مسلم است ، که نخواندیم آن صحیحه را ولی سندش مشابه یک سند دیگه ازمحمد بن مسلم است که باهم دیگه خیلی تفاوت ندارند ، سند این است:محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی عن القاسم بن عروه عن عبد الحمید عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام ،که این سند شبیه یک سند دیگه بود از محمد بن مسلم که آن را قبلاً خواندیم ودرموردش بحث کردیم ، این سند فقط یک نفر جدید داخلش هست ،محمد بن خالد برقی هست،بقیه سند همان اشخاصی بود که ذکر کردیم ، عبد الحمید همان عبد الحمید بن عواّض طاعی هست که بحثش گذشت،فقط محمد بن خالد برقی هست که عطف به آن حسین بن سعید است آ ن بحثی هم ندارد ، محمد بن خالد برقی را نجاشی گفته ضعیف الحدیث ، شیخ طوسی توثیق کرده است ، به نظر میرسد که این دوتا جمع عرفی دارند و ضعیف الحدیث مراد این است که جهاتی که متعارف هست در حدیث آنها را رعایت نمیکرده،مثلاً یروی عن الضعفا بوده ، ضعیف الحدیث ذاتاً ما نمیخواهیم بگیم که تضعیف شخص نیست ظهور بدویش این است که تضعیف شخص است ولی در جایی که با توثیقی معارض باشد قابل حمل هست بر اینکه مراد این است که از جهت حدیثی آن مثل متعارف محدثین متقن که از ضعفا روایت نمیکنند به مراسیل اعتماد نمیکنند اینجور نبوده است، خوب در مورد این هم گفتن که یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل و از این جور چیزها در مورد محمد بن خالد گفته شده ، علاوه بر اینکه اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم واین طائفه خیلی هاشون از آن اکثار دارند این کافی هست ،این پدرش است ، حالا خود احمد بن محمد بن خالد هم خیلی روایت دارد ولی جون احمد بن محمد بن خالد یروی عن الضعفا در موردش گفته شده در این مورد نمیشه به روایت احمد بن محمد بن خالد اعتماد کرد ، ولی خوب احمد بن محمد بن عیسی و این طایفه همشان از احمد بن محمدبن خالد برقی خیلی روایت میکنند ، دروثاقت محمد بن خالد برقی بحثی نیست ، اما متنش:**عن ابی جعفر علیه السلام فی المتعه قال لیست من الاربع لأنّا لاتطلق ولا ترث وإنّما هی مستأجره**،میگه متعه از چهار زن شمرده نمیشود که شخث میتواند چهار همسر بگیرد یکی از آن ها متعه نیست چرا ، چون کأنّ ازدواج علقهء کامل ندارد ، این جوری نیست که یک علقهء محکمی وجود داشته باشد بین مرد و زن در ازدواج موقت تعلیلاتی که آورده در واقع این تعلیلات نشانگر این هست که علقهء بین زن ومرد در ازدواج موقت علقهء کامله نیست ، میگه چون لاتطلّق نیاز به طلاق ندارد ، خوب در یک شرایط خاصی طلاق رخ میدهد که این شرایط کمتر اتفاق می افتد به خاطر همین آن علقهء ازدواج محکم تر است ، باید در طهر غیر مواقعه باشد ، در حضور شاهدین باشد و امثال اینها ، سختگیریهایی که در طلاق شده باعث استحکام علقه هست ،میگه این نیاز به طلاق ندارد یعنی به آن استحکام نیست علقش ، ولا ترث ارث هم نمیبرد کأنّ علقهء کامله ای نیست که منشأ ارث ببرد ، وإنّما هی مستأجره به منزله یک اجیری هست که در یک مدت موقتی خودش را در اختیار شخصی قرار داده است ،مستأجره وجه تشبیهش از موقت بودن و عدم استحکام است ، مثل یک خانه ای نیست که شما یک موقع میفروشی ، خانه که فروخته شد خوب ازاختیار شما خارج شده است ، ولی مستأجر یک مورد موقتی بودن، استیجار وجه شباهتش حقیقت نیست این یک نوع تشبیه است ، ظاهراً وجه شبه موقت بودن وعدم استحکام علقه است

جواب سوال)نه آن تعلیلی که چرا از اربع نیست ، اینها میخواهد تعلیل بکند برای اینکه از اربع نیست ، عدم استحکام علقه و دائمی نبودن است ، کأنّ آن اربعی که شارع قرار داده است برای ازدواج کاملی است که علقهء کامل در آن وجود داشته باشد ، کأنّ این هم زوجه است ولی زوجه ای که آن علقهء کامل داشته باشد آن است که از اربع است، خوب این با توجه به این توضیحی که دادیم ازش استفاده میشه که نفس ازدواج موقت ارث نمی آورد ، ولی این منافات ندارد که اشتراط منشأ استحکام این علقه بشود ، یعنی ذاتاً ازدواج موقت اقتضاء ارث را ندارد ،علت تامه برای ارث نیست ، اما اینکه جزء العله برای ارث نباشد و با ضمیمه شدن اشتراط الارث علت تامه بشود آن ناظر به آن جهت نیست ، چون این در مقام بیان این حکم نیست ، ببینید گاهی اوقات روایتی در مقام بیان این است که بگه آیا در متعه ارث هست یا ارث نیست ؟ خوب شما میگید اطلاق دارد ، اطلاقش صورتی که ارث را شرط بکنیم یا ارث را شرط نکنیم یا اصلاً شرطی در کار نباشد همه این صورتها را میگیرد ، ولی وقتی در مقام بیان یک حکم دیگه است این داره تعلیل میکند یک حکم دیگه را اینجا جایی نیست که خصوصیات را بخواهد بیان کند نیاز نیست اون خصوصیات بیان بشود چون این در مقام بیان این جهت نیست ، بنابراین اطلاق ندارد که لاترث ولومع اشتراط عدم الارث ، آن جهتی هم که از او تعلیل استفاده میشود آن جهت هم لازم نیست عدم الارث علی وجه الاطلاق باشد تا تعلیل صحیح باشد ، همین که عدم الارث به ذاته باشد کافی هست ، همین که ازدواج موقت علت تامه برای نفی الارث نباشد کافی است برای اینکه این تعلیل صحیح باشد ، نه درمقام بیان خصوصیاتش نیست در مقام بیان علت اینکه در اربع بودن نیست،چرا این چهار تا نیست چون وجه تعلیل این است کأنّ این ازدواج مستحکم نیست ، شاهد مستحکم نبودن ازدواج این است که این احکام درآن ثابت است ، این احکام اگر شرایطی داشته باشد اینجا در مقام ذکر شرایط نیست ، باشرایطی که در جای خودش مقرر شده است ،نه همینی که ذاتاً ارث نمی آورد همین مقدار کافی هست برای اینکه آن استحکام را نداشته باشد ، عرض کردم لازمه تعلیل این نیست که نفی الارث علی وجه الاطلاق ثابت بشود، همین که نفی الارث به جهت ذات عقد باشد کافی است ، یعنی اینکه عقدش انقدر محکم نیست که ارث را به دنبال بیاورد ، همین مقدار کافیه ، یعنی محکم نیست، این نفی استحکام است دیگه ، بنابراین این روایت هم صورت اشتراط ارث را شامل نمیشود ،خوب اینها یکسری ، همچنین یک روایاتی بود سوال شده از آن شبیه همین ، روایاتی که سوال شده که چرا ارث در متعه نیست ؟ بعد علتش را ذکر کرده، اصل این مطلب مفروغٌ عنه است که ارث نیست ، سوال از وجهش است ، فرض کنید میگیم که خداوند چرا نماز را واجب کرده است ، میکیم تقرباً الی الله ، اینجا در مقام بیان این نیست که شرائط وجوب چی هست ، آن وجوبی که با شرائطش است با خصوصیاتش است وجهش را میخواهد بیان کند این در اطلاق اینجور چیزها ندارد ،خیلی من دیدم به استدلالات گاهی اوقات من نگاه میکردم میدیدم ده تا روایت ذکر میکنند در یک مسأله هشت تاش اصلاً اطلاق ندارد ، چون در مقام بیان تفریعاتش است ، در مقام بیان تعلیل حکم است ، اصل حکم مفروغ عنه است ، در مقام علت حکم است در مقام بیان حکم است در مقام خصوصیات حکم است ، اینکه مثلاً شخصی نتواند این حکم را اجراء کند آیا بدل دارد؟بدل ندارد؟ اینها دیگه جای ذکر خصوصیات اصل حکم نیست ، روایتی که در مقام بیان تفریعات است نسبت به اصل حکم ظهور اطلاقی ندارد ، چون در مقام بیان آن جهت نیست و شرط ظهور اطلاقی در مقام بیان بودن است ، این هم همینه ، صحیحه محمد بن مسلم **قال قلت لابی جعفر علیه السلام ، لم لاتورّث المرأه عمن یتمتع بها یعنی لا تحکم بارث المرأه عمن یتمتع بها قال لأنّها مستأجره وعدتها خمسةٌ واربعون یوما** ،ظاهراً این هم ادامه تعلیل است ،میخواهد بگه که آن علقهء کامل را ندارد ، این به منزله مستأجره است و عده اش هم عدهء کامل نیست ، عده کامل به جهت علقهء کامل است ، چون علقه کامل است به احترام زوج سابق یک عده کامل شارع جعل کرده است ، این علقه نیم بند به اصطلاح عده ناقص جعل شده ،عدهء سه ماهه نیست ، در بعضی روایت است حیضةٌ،یک حیضه کافی هست روایت این بحث.حالا البته این مورد بحث است که عده ازدواج موقت یک حیض است یا دو حیض است،حاج آقا جمع روایات را این میدانند که یک حیض کافی است و آندو حیضه را از باب استحباب میدانند و 45 روز برای کسی که حیض نمیبیند ،حیضةٌ برای کسی است که حیض مستقیم میبیند،آن دستهء اوّل که روایت سکونی ، حسین بن زید مفضل بن عمر ، همان دسته ای بود که اختلاف بود بین حاج آقا و صاحب حدائق ، حاج آقا میفرمودند که این نسبت به صورت اشتراط ظهور دارد به قرینه ظهور اشتراط از این ظهور میشود رفع ید کرد، صاحب حدائق میگفت اصلاً ظهور ندارد،ولی تا اینجا همه روایت ها روایتهایی است که جمع عرفی واضح دارند با روایتهایی که در صورت اشتراط ارث ، ارث را ثابت کرده است ،بعضیهاش دیگه گفتیم اصلاً ظهور بدوی هم ندارد که با روایتهای اشتراط ارث منافات داشته باشد،

دستهء دیگری که در آن لفظ اشتراط ذکر نشده است ،روایاتی که دستور داده نفی ارث را در صیغه متعه ذکر کنیم،که خوب این را بحث کردیم و گفتیم که این روایات هیچی ازش استفاده نمیشود،با هر سه قول موجود در مساله سازگار است،موقوفه ابی بصیر،روایت ابان بن تغلب،موقوفه ثعلبه از این دسته است ، یک روایت دیگری که آن هم میتوانیم در این قسم ، جزء این قسم نیست ، ولی از جهت مفاد شبیه این قسماست ،روایتی که نخواندم:صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام است ، این روایت در تهذیب جلد 7 صفحه 248 و 409 در دو جا این روایت وارد شده است ، یک اختلاف در نحوهء سندش هست که اختلاف مهمی است، سند روایت این است :احمدبن محمدبن عیسی عن الحسین بن سعید در یکجا او غیره را هم عطف کرده است ، و به نظرم مشکل هست که ما ،ممکن شما بگید یکجا مردد بوده که حسین بن سعید هست ،یکجا مردد نبوده احمدبن محمدبن عیسی ، به نظرم مشکل است در جایی که خودش یک بار با تردید نقل کر ده یک به صورت جازم اینجاهها بگیم ادله جازم این جور موارد را میگیرد و امثال اینها،علی ایّ تقدیر ، عن صفوان عن محمد بن حکیم عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام ، در سند محمد بن حکیم واقع است ، که حالا در مورد محمد بن حکیم بعداً صحبت میکنیم ،اما حالا من متن را میخواهم بخوانم : عن ابی جعفر علیه السلام که متن این است :**إنّما جعلت البیّنة فی النکاح من أجل المواریث** ، میگه اینکه در نکاح ، اینجا مراد از نکاح به قرینه حکمی که برآن متفرّع شده ،مراد ظاهراً نکاح دائم است ،میگه اینکه در نکاح دائم امر شده به اینکه بیّنه بگیرید ،نه به خاطر اینکه بیّنه شرط صحت واقعی نکاح است ، نه چون اگر بیّنه نگیرید مواریث را نمیتوانید ثابت کنید و به خاطر همین دستور داده شده که بینه واقع شود وبه اصطلاح بینه را واجب کرده در نکاح برای اینکه بتواند میراث را آن طرف در نکاح بگیرد،خوب این روایت جزء روایتهای مسأله شمرده شده است ، ولی من به نظرم این روایت با هیج یک از اقوال موجود در مساله منافات ندارد وحتی من میخواهم بگم با اینکه در متعه ارث کامل هم وجد داشته باشد ، یعنی بین متعه و دائم هیچ فرقی هم نداشته باشد با آنهم منافات ندارد ،توضیح ذلک اینکه چون ممکنه شما بگید که از این روایت استفاده میشود که ، اولا تقریب اینکه بگیم این روایت ازش استفاده میشود که بین ازدواج موقت و دائم باید یک فرقی باشد ، چون در ازدواج موقت اشهاد گرفتن مستحب هم نیست ، امر به اشهاد هم نشده است ، در ازدواج دائم ولی امر به اشهاد شده است ،این پیداست که بین ازدواج موقت ودائم فرقی بوده است و به خاطر همین در ازدواج موقت امر نشده است به اشهاد ،ولی در ازدواج دائم امر شده است،ولی به نظر میرسد یک نکتهء دیگری در مساله وجود دارد ،آن باعث میشود که آنجا آن مفهوم وجود نداشته باشد ولو مفهوم سالبهء فی الجمله ،آن این است که ازدواج موقت قاچاقی بوده است ،این بحث این است که **من اجل المواریث** این است که شخص برای اینکه اثباتاً بتواند در محاکم اهل تسنن بتواند ارث را مطالبه کند به خاطر همین بیّنه اقامه شده است ، ممکن است من اجل المواریث نه این باشد که در محکمه صالحه بتواند ارث را مطالبه کند نه اشاره به واقعیت خارجی است یعنی اگر چون در محکمه ها اشهاد را اهل تسنن لازم میدانستند وبه دون اشهاد گرفتن نمیتوانسته شخص حق خودش را مطالبه کند ، ارث را بگیرد ، روی همین جهت شارع مقدس به شیعه ها هم دستور داده که اشهاد کنند،یعنی امر به اشهاد به خاطر این است که خارجاً بتوانند میراث را در دادگاه های آن زمان مطالبه کنند ، اجازه بدید من دو احتمال را بگم ، بعد روشن تر میشود اصل تقریب هم ، اینکه من اجل المواریث دو جور میشه این را معنی کرد : یک جور این است که شارع مقدس در مقام ثبوت صحت نکاح دائم متوقف بر اشهاد نیست،ولی شارع امر کرده به اشهاد به خاطر اینکه ازدواج ثابت بشود، ازدواج که ثابت شد بتواند، ازدواج ثابت شدن یعنی در محکمه صالحه، به اهل تسنن کار ندارد ، اثباتاً برای اینکه زن و شوهر نتوانند این ازدواج را انکار کنند امر استحبابی شده به اینکه شهود بگیرند،که اگر یک موقعی اختلاف بین زن و شوهراتفاق افتاد، دراینکه واقعاً این ازدواج رخ داده است یا ازدواج رخ نداده است این شهود شهادت بدهند که بله ازدواج رخ داده است ،بنابر این ارث ثابت بشود، یک جور این جوری است(اهل سنت که شرط میدانند ، نه من میخواهم بگم من اجل المواریث ،به طور کلی برای اینکه اثبات شرعی بشود ، یعنی به طرق شرعی ،اثبات شرعی یعنی نه اثبات در محاکم اهل تسنن،نه اصلاً برای اینکه طرفین بتوانند در هر محکمه صالحه ای ، چه محکمه شیعه چه محکمه اهل تسنن، چون اصل از دواج اصل عدم دارد دیگه ،وقتی طرفین نمیدانند ازدواج واقع شده ازدواج نکنند ، اصالة عدم تحقق ازدواج اقتضاء میکنه که ازدواج واقع نشده باشد ، شارع مقدس امر کرده به اشهاد به جهت اینکه بشود ازدواج ثابت بشود ، برای چی ثابت بشه برای اینکه ارثش که متفرع بر آن هست هم به دنبالش بیاد ،خوب اگر این جور تفسیر بکنیم باید در ازدواج موقت فی الجمله ارث نباشد ، اگر فی الجمله بین ازدواج دائم وموقت فرقی نباشد، چرا امر استحبابی به اشهاد در ازدواج موقت نیست و فقط در ازدواج دائم است ، اگر این من اجل المواریث به جهت اصل ثبوت ازدواج ، ثبوتاً شرعیّاً من غیر نظر الی محکمه اهل تسنن ، ولی ممکن ، من این احتمال را میدهم این که عرض کردم که این را ممکن بگیم که اصلاً نشود به آن هیچ تمسک کرد،به این جهت است که شاید این من اجل المواریث ناظر به این باشد که ،چون اهل تسنن در ازدواج شرط میدانند که در ازدواج دوتا شاهد عادل وجود داشته باشد ،میگه چرا همین چیزی را که شیعه شرط نموده است ، امر استحبابی شده که این مطلب را انسان انجام بدهد به خاطر اینکه بعداً ممکنه دعوا بشود ، دعوا که شد شما برای حل و فصلتون مراجعه کنید به محاکم موجود آن زمان که محاکم اهل تسنن باشد آ ن وقت دیگه نتوانید به حق خودتان برسید ، به هر حال فرض این است که یکی از این زن وشوهر ها دارد حق را انکار میکند ،وقتی حق را انکار میکنند ممکن است مراجعه کنند به همین محاکم اهل تسنن ومحاکم اهل تسنن بگویند که شهودی واقع نشده ،ازدواج واقع نشده ارث زیرش زده بشود،اگر این احتمال دوم باشد ، علتی که در ازدواج موقت اصلاً شهود مطرح نیست، چون ازدواج موقت سالبه به انتفاع موضوع است ، هیچ وقت نمیتوانید شما از طریق مراجعه به محاکم آن زمان این ازدواج راتثبیت کنید ، بنابراین ، این که حالا حکم ازدواج موقت چی هست ، آن ممکنه ازدواج موقت به اصطلاح مطلقا ارث داشته باشد ، نداشته باشد و امثال اینها ، این است که بیّنه رابراش اثبات نکردند برای اینکه خاصیت نداشته است ، بیّنه هم باشد یا نباشد بالاخره شما به علت اینکه خود ازدواج موقت ، ازدواجی هست که از طرف محاکم اهل تسنن غیر ثابت شده است بنابراین اصلاً نشود آن ازدواج،عرض کردم این دواحتمال وجود دارد ، من حالا این احتمال را که اینکه حالا کدام یک از اینهاست ، یک مقداری باید آن بحث اشهاد بینه را مراجعه کرد دید، من حالاچون مراجعه نکردم نمیتوانم خیلی مطلبی عرض کنم، بالاخره عرضم این است که ، یک بحث این است که اصلاً ازدواج موقت هیچ فرقی با ازدواج دائم دارد یا ندارد؟ این یک بحث است، خوب این ممکن است ما این را متفرع بر این دو مبنا قرار بدهیم ، ولی حالا فرض کنید آن معنای اوّل را هم مامعنا کردیم، معنای اول را معنا کردیم این معناش این است که بین ازدواج موقت ودائم فرقی هست ، این فرق ممکن است به این باشد که در ازدواج موقت باشرط نفی المیراث ، نفی بشود، دیگه این فرق چقدر هست با هر سه قول در مساله سازگار است ، غرض من از اینکه در ذیل چیز آوردم همین بود ، که حالا یک احتمال این بود که اصلاً هیچگونه فرقی را قائل نیست ،وابسطه به آن تفسیر دیگری بود که از روایت میکردیم ،ولی اگر بگیم این هم ناظر به این اسن است که در ازدواج دائم بیّنه امر استحبابی بهش شده است ، به جهت اینکه این امر استحبابی ، منشأ امر استحبابی این میشود که بشود اثبات بشود نه درمحکمه صالحه ،خوب معناش این است که در ازدواج موقت باید فی الجمله فرقی داشته باشد،خوب فرقی که داشته باشد ممکنه بخاطر ارثی که ، نفی المیراث با اشتراط همین مقدار کافی هست که با اشتراط نفی المیراث شده باشد،یعنی به نظر میرسد که این روایت نافی قول سید مرتضی نیست،قول سید مرتضی که قائل است که ذاتاً در ازدواج موقت ارث هست وبا شرط نفی میشود ، این را نمیشود با اینروایت نفی کرد،

دو تا روایت مبهم است ، حالا من تیترهاش را بگم ولی بحثهاش بماند.

یکی روایت عمر بن حنضله هست: **قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن شروط المتعه** ، روایتهایی که قبلا خواندیم یک دسته هم روایتهایی است که حالا آنها را بعدا میخوانم ، بعضی از روایتهایی که تا حالا نخواندیم فقط تیترش را اشاره کنم ،روایت عمربن حنضله هست که داخلش **لیس بینهما میراث** است که به نظر من عبارت ابهام دارد، در موردش توضیح میدهم ،

یک روایت عبدالله بن عمر:**قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن المتعه ،که میگه من حدودها أن لاترثها ولاترثک** ، به نظر من این روایت مبهم است که مراد از من حدودها چی هست ؟ اینها را هم بعداً بحثهای سندی دارد ، هم محمد بن حکیم هم بحث سندیش ماند ، بحث سندی این روایات هم باشد برای بعد،حالا یک دسته روایات دیگر راهم خواندم حالا بعداً به آنها اشاره خواهم کرد.